



ناصر پاکدامن : در بارهء "اشك تمساح"

(مقاله ای ناشناخته از صادق هدایت)

اشك تمساح مقاله ای است از صادق هدایت که با امضای *ك. ز.* در شماره نخست روزنامه **رهبر**، ارگان مرکزی حزب توده ایران، منتشر شده است. این شماره در دهم بهمن 1321 انتشار یافته است. در صفحه اول روزنامه می خوانیم که اعلان شده است : "اشك تمساح را در صفحه 3 بخوانید."

نخستین بار دوستم حسین ملک بود که ضمن گفتگوی از گذشته ها، گفت که صادق هدایت تنها يك مقاله در روزنامه رهبر نوشت که آن هم در شماره اول روزنامه بود و عنوان مقاله هم "اشك تمساح" بود.

مقاله را که یافتم (با تشکر از دوست دیگرم علی شیرازی که میکروفیلم روزنامه را در اختیارم گذاشت) اینجا و آنجا جست وجوی کردم و ازین و آن هم جويا شدم که از انتساب این مقاله به هدایت اطمینان یابم. خاطرات آرداشس (اردشیر) آوانسیان راکه خواندم دیگر در انتساب این مقاله به هدایت جای شکی نیست. او در شرح کوششهای خود برای نشر افکار مارکسیستی در میان روشنفکران می نویسد که در 1321 از جمله "ما يك محفل بزرگ علمی مارکسیستی نیز دایر کردیم و این موضوع را هم پنهان نمی کنیم که این کار با من بود و هدف آن هم معلوم. اینجا يك کمی پا فراتر گذاشته [منظور] بیشتر

جمع آوری روشنفکران مارکسیست یا نزدیک به مارکسیسم بود (سمپاتیزان) و در بدو امر من اصرار داشتم این جلسات در منزل صادق هدایت باشد. علت هم پر واضح بود: من خیال می کردم که در این جلسات باید بیش از پیش عناصری مانند صادق هدایت وارد این محفل شوند و در اینجا بحثهای علمی و ادبی از نظر مارکسیستی به عمل بیاید. اگر ما در منزل هدایت جمع نمی شدیم مشکل بود که خود هدایت اهل جلسه و اجتماع باشد. این کار را کردیم و هدایت هم آمد. این محفل از همه بزرگتر بود. عده زیادی در آنجا جمع می شدند. و شاید این کار در سال 1321 بود. کسانی را که در این جلسه جمع می شدند می توانیم اسم ببریم. اینان عبارت بودند از نوشین، طبری، ملکی، کیانوری، قاسمی، قریبشی، علی علوی و خلیفهای دیگر. طبیعی است من قبلاً با رفقا طبری، نوشین، ملکی، کیانوری، قاسمی در این زمینه بحث و مشورت کرده به این تصمیم رسیدیم. با خود صادق هدایت هم صحبت کردم. او رضایت خود را داد ولی کم حرف می زد. آدم نمی دانست افکار درونی او چه بود؟ خود من مدتها در این جلسات شرکت می کردم و مسائل علمی و هنری در آن بحث می شد. یادم هست روزی متقی ترجمهء خود را مطرح کرده بود (گویا او "مسائل لنینیسم" استالین را ترجمه می کرد). در هر صورت تا آنجایی که من اطلاع دارم هدف تشکیل این محفل آن بود که من نوشتم و این طور هم عملی می شد. در این جلسات ابداً مسائل سازمانی حزب توده مطرح نمی شد" (اردشیر آوانسیان، خاطرات سیاسی، تهران، شهاب ناقد با همکاری انتشارات سخن، 1378، ص. 98-97). با اینهمه آرداشس چند سطر دیگر در آنجا در اثر بالاگرفتن اختلافات میان "عناصر سابقه دار با ایمان ولی کم سواد و کم فعال" و "عناصر تازه ... پاسواتر و فعالتر" در حزب، "این اختلافات به همین محفل هم کشیده شد و من در تهران نبودم و وقتی آدمم وضع را دگرگون دیدم. خلاصه کلام، این محفل علمی کم کم نیز محفل بحث در امور جاری حزبی شد و در آن بیشتر دربارهء مسائل ایدئولوژیک و سازمانی بحث می شد. و مسائلی که در این محفل مطرح می شد عبارت بود از راست روی در رهبری، مسائل همکاری با فاتح، شرکت در دولت و اینکه در سازمان حزب ما اپورتونیسم حکمفرماست الی آخر" (پیشین، ص. 99-98).

آرداشس در بخش دیگری از کتاب ضمن بحث از روابط خود با صادق هدایت می نویسد: "نقشهء من آن بود که صادق را به يك نحوی وارد جریان خودمان بکنم. من از او پرسیدم: "آیا می شود در اتاق شما ازین نوع جلسات علمی را دعوت کنیم؟" او رضایت داد، شاید هم در رودبایستی گیر کرد و رد هم نکرد. هدف من آن بود که او اجباراً در این جلسات شرکت کند. یادم هست چندین بار از او خواهش کردم که مقاله ای برای 'مردم' بدهد. مقاله ای داد تحت عنوان 'اشك تمساح'. هر وقت می گفتم: "مقاله ای بده" می پرسید: "شما چاپ خواهید کرد؟" (پیشین، ص. 336).

جمع آوری روشنفکران مارکسیست یا نزدیک به مارکسیسم بود (سمپاتیزان) و در بدو امر من اصرار داشتم این جلسات در منزل صادق هدایت باشد. علت هم پر واضح بود: من خیال می کردم که در این جلسات باید بیش از پیش عناصری مانند صادق هدایت وارد این محفل شوند و در اینجا بحثهای علمی و ادبی از نظر مارکسیستی به عمل بیاید. اگر ما در منزل هدایت جمع نمی شدیم مشکل بود که خود هدایت اهل جلسه و اجتماع باشد. این کار را کردیم و هدایت هم آمد. این محفل از همه بزرگتر بود. عده زیادی در آنجا جمع می شدند. و شاید این کار در سال 1321 بود. کسانی را که در این جلسه جمع می شدند می توانیم اسم ببریم. اینان عبارت بودند از نوشین، طبری، ملکی، کیانوری، قاسمی، قریبشی، علی علوی و خلیفهای دیگر. طبیعی است من قبلاً با رفقا طبری، نوشین، ملکی، کیانوری، قاسمی در این زمینه بحث و مشورت کرده به این تصمیم رسیدیم. با خود صادق هدایت هم صحبت کردم. او رضایت خود را داد ولی کم حرف می زد. آدم نمی دانست افکار درونی او چه بود؟ خود من مدتها در این جلسات شرکت می کردم و مسائل علمی و هنری در آن بحث می شد. یادم هست روزی متقی ترجمهء خود را مطرح کرده بود (گویا او "مسائل لنینیسم" استالین را ترجمه می کرد). در هر صورت تا آنجایی که من اطلاع دارم هدف تشکیل این محفل آن بود که من نوشتم و این طور هم عملی می شد. در این جلسات ابداً مسائل سازمانی حزب توده مطرح نمی شد" (اردشیر آوانسیان، خاطرات سیاسی، تهران، شهاب ناقد با همکاری انتشارات سخن، 1378، ص. 98-97). با اینهمه آرداشس چند سطر دیگر در آنجا در اثر بالاگرفتن اختلافات میان "عناصر سابقه دار با ایمان ولی کم سواد و کم فعال" و "عناصر تازه ... پاسواتر و فعالتر" در حزب، "این اختلافات به همین محفل هم کشیده شد و من در تهران نبودم و وقتی آدمم وضع را دگرگون دیدم. خلاصه کلام، این محفل علمی کم کم نیز محفل بحث در امور جاری حزبی شد و در آن بیشتر دربارهء مسائل ایدئولوژیک و سازمانی بحث می شد. و مسائلی که در این محفل مطرح می شد عبارت بود از راست روی در رهبری، مسائل همکاری با فاتح، شرکت در دولت و اینکه در سازمان حزب ما اپورتونیسم حکمفرماست الی آخر" (پیشین، ص. 99-98).

آرداشس در بازگویی خاطرات خود تنها در ذکر نام روزنامه نیست که اشتباهی کرده است و به جای رهبر از مردم سخن می گوید بلکه درباره آن جلسات هم سخنش نیاز به تکمیل و تدقیق دارد.

نخست باید یاد آور شد که انور خامه ای نیز که خود از فعالان اصلاح طلبان و از نخستین ایشان است به تاءکیداز نقش مهم و مرکزی آرداشس در ایجاد و تکوین این فعالیت یاد می کند و با اینکه می نویسد که "درست خاطر من نیست" که "چه کسی مبتکر این فکر بود" اما می افزاید که "شکی نیست که محور اصلی فعالیت و نقطه اتکای همه ما آرداشس بود" (انور خامه ای، *خاطرات سیاسی: پنجاه نفر و سه نفر، فرصت بزرگ از دست رفته، از انشعاب تا کودتا*، چاپ دوم، تهران، نشر گفتار، 1372، ص. 320).

دیگر اینکه ازین کلام آرداشس که می گوید "در تهران نبودم و وقتی آدم وضع را دگرگون دیدم" چنین مستفاد می شود که پس از چندی دیگر نمی توانسته است همواره و به صورت مرتب در جلسات شرکت داشته باشد. او خود می نویسد که در آن ایام "من... یک پا در تبریز و پای دیگر در تهران داشتم" (پیشین، ص. 355). در واقع در آن زمان، آرداشس برای سازماندهی حزبی و سندیکایی به آذربایجان می رود و از جمله در اردیبهشت 1322 میتینگ به مناسبت اول ماه مه در تبریز برگزار می کند. در همین سال است که عمر مجلس سیزدهم به پایان می رسد (اول آذر 1322) و دوران فعالیت انتخاباتی برای مجلس چهاردهم آغاز می شود. از آغاز آذر تا آغاز اسفند، سراسر کشور را تب انتخابات فراگرفته است و آرداشس هم خود داوطلب نمایندگی ارامنه شمال است و هم از سوی حزب توده مأمور سازماندهی و اداره فعالیت تبلیغاتی کاندیداهای حزب توده در آذربایجان. او که این ماهها را بیشتر در آذربایجان می گذراند، در این انتخابات، از سوی ارامنه شمال به نمایندگی انتخاب می شود و پس از افتتاح مجلس چهاردهم (16 اسفند 1322) نیز، همراه دیگر وکیلان عضو حزب توده در فعالیتهای مجلس شرکت فعال دارد. بنابراین، در این ماههای سال 1322، آرداشس بیشتر در تهران نبوده است و در نتیجه در این "جلسات" هم نمی توانسته حضور پیوسته ای داشته باشد تا از آنچه می گذرد به دقت آگاهی داشته باشد و از همین روست که در بازگشت به تهران، از مشاهده دگرگونی جو و فضای حاکم بر "جلسات اصلاح طلبان" شگفت زده می شود (درباره فعالیتهای انتخاباتی آرداشس، نگ. به پیشین، ص. 169-197).

اما آن جلسات که به اصطلاح خلیل ملکی (*خاطرات سیاسی*، چاپ دوم، تهران، انتشار، 1368، ص. 318) در "اطاق صادق هدایت" برگزار می شود، در واقع جلساتی است که گروهی از روشنفکران و صاحبان حزب توده تشکیل می دادند که با سیاستهای رهبری حزب مخالف بودند و بیشتر حزبی با گرایشهای آشکار چپ و چه بسا کمونیستی را پاسخگوی نیازهای جامعه می دانستند. اینان گردهم میآمدند تا چاره ای بیندیشند و حزب را از نفوذ سیاست بازان و قدرت طلبان و نوکرصفتان رهایی بخشند. گذشته از ملکی که ازین جلسات می نویسد (پیشین، ص. 315) انور خامه ای نیز به تفصیلی بیشتر از فعالیتهای "اصلاح طلبان" صحبت می کند. او می نویسد که "در اواخر پاییز 1322 تصمیم گرفتیم شکل سازمانی منظمی به فعالیت اصلاح طلبانه بدهیم... نخستین کسانی هم که گرد هم آمدند اینها بودند: آرداشس، نوشین، طبری، متقی، قریشی، کیانوری و قاسمی و من. جلسه خود رانیز برای آنکه موجب سوءظن رهبران حزب نشود در منزل صادق هدایت تشکیل می دادیم. خود هدایت نیز همیشه در این جلسات حضور داشت. او باطناً علاقمند به موفقیت ما و اصلاح حزب بود، چون امید دیگری برای اصلاح کشور جز این نداشت، اما هیچ وقت در بحثها شرکت نمی کرد و مانند مجسمه ای فقط ناظر دیگران بود. می خواست نشان دهد که فقط میزبان ماست و هیچگونه تعهدی جز این ندارد..." (انور خامه ای، *یادشده*، ص. 320). "اصلاح طلبان" در نخستین کنگره حزب توده ایران که در دهم مرداد 1323 آغاز می شود حضور و نفوذ و نقش تعیین کننده ای دارند و کنگره ایشان را به بسیاری از مقامات پرمسئولیت بر می گزیند. به نوشته خامه ای "پس از کنگره فعالیت اصلاح طلبان ادامه و گسترش یافت اما آن تمرکز سازمانی پیش از کنگره را نداشت. جلسات خانه صادق هدایت به تدریج تعطیل شد" (پیشین، ص. 31-330). پس اگر بنویسیم که نیمه دوم 1323 پایان "جلسات خانه هدایت" است، از واقعیت نباید چندان دور مانده باشیم.

انور خامه ای که در "اواخر 1320" با هدایت آشنا شده است، می نویسد: "حدود یک سال ما هفته ای یک شب در خانه او [صادق هدایت] جلسه داشتیم و او گرچه در بحثهای ما شرکت نمی کرد ولی میزبانی ما را برعهده داشت. خانه او در خیابان منوچهری یا کوشک بود. درست به خاطر نیست. به هر حال در همان حوالی بود. ما در اتاق کار او جمع می شدیم. اتاقی بود 3 متر در 4 متر با پنجره ای به سوی خیابان. یک طرف آن میز تحریر کوچکی بود با یک یا دو صندلی و یک قفسه کتاب. طرف دیگر دوتا نیمکت به صورت کاناپه گذاشته شده بود و ما روی این نیمکت ها می نشستیم و صحبت می کردیم. این اتاق بسیار ساده و تقریباً فاقد هرگونه اشیاء تزئینی بود. از اتاقهای دیگر خانه هدایت و اینکه آیا اصلاً اتاق دیگری داشت یا نه، اطلاعی ندارم" (انور خامه ای، *چهار چهره*، تهران، کتابسرا، 1368، ص. 166-167).

اما روزنامه مردم روزنامه ای است که در 11 بهمن 1320 آغاز به انتشار کرده است و شماره دوم آن در روز دوشنبه 13 بهمن 1320 منتشر شده است. روزنامه ده ماهی عمر می کند تا 17 آذر 1321. درین روز، مردم تهران به اعتراض علیه گرانی و قحطی برخاستند و به مجلس شورای ملی ریختند، به نمایندگان حمله بردند و کاخ بهارستان را غارت کردند و در خیابانها هم به غارت مغازه ها و دکانین پرداختند. دولت با توسل به نیروی نظامی بلوا را خاموش کرد. به دستور احمد قوام، نخست وزیر، همه روزنامه ها و هفته نامه ها توقیف شدند. چند زمانی این توقیف دسته جمعی به طول انجامید و وقتی هم که از همه روزنامه ها رفع توقیف می شود مردم دیگر نتوانست منتشر شود چرا که در این فاصله صاحب امتیاز آن، صفر نوعی، درگذشته بود؛ صفر نوعی "یک کارگر قدیمی بود و از زندان مرخص شده بود و بی پول و وضع خیلی بدی داشت". امتیاز را به نام او می گیرند: "قرار شد ماهی صد تومان به او حقوق بدهند که زندگیش هم تأمین بشود... این رفیق را روستا و اردشیر و اینها معرفی کردند و او آدم واقعاً باشرقی بود. اهل آذربایجان بود. خیلی معتقد و بسیار ساده بود." (ایرج اسکندری، خاطرات سیاسی،



مردم

xalvat.com

روزنامه پیرامون

میان افکار:

شماره ۱۰۰ ربا

تاریخ: ۱۰ / ۱۷

قیمت: ۱۰

پایه آگهی شماره ۱۰: ربا شماره ۳۰ ربا

میان افکار: ۲

میان افکار: ۲

میان افکار: ۲

ایرج اسکندری

روز ۱۱ بهمن ۱۳۲۰ منتهی بود... (متن ادامه دارد)

یک قربانی تاریخی

روز ۱۱ بهمن ۱۳۲۰ منتهی بود... (متن ادامه دارد)

میان افکار

میان افکار... (متن ادامه دارد)

پاریس، حزب دموکراتیک مردم ایران، بخش دوم، ۱۳۶۷، ص. 41-40). پس از مرگ صفر نوعی، ایرج اسکندری و رفقایش قرار می گذارند که دکتر "رادمنش رفته و امتیاز بگیرد". وزارت فرهنگ استدلال می کند که نمی تواند امتیازی با عنوان 'مردم' به کسی بدهد چرا که این عنوان به صفر نوعی تعلق دارد. از همین رو رادمنش "مجبور شد اسم روزنامه را 'نامه مردم' بگذارد" (ایرج اسکندری، یاد شده، ص. 41). و همین روزنامه است که از دی ۱۳۲۵ به عنوان روزنامه ارگان حزب توده ایران منتشر می شود (تا آنجا که می دانیم هدایت در نامه مردم نوشته ای چاپ نکرده است).

روزنامه مردم صفر نوعی شایسته آن است که موضوع نگار نگار دقیق و جامعی قرار گیرد که این کار را به فرصتی دیگر می گذاریم.

"اشک تمساح" نشانه ای از میزان همکاری صادق هدایت با حزب توده ایران در آن ایام نخستین تأسیس و فعالیت این حزب است. در آن زمان تشکیل و فعالیت حزب توده، امیدهای فراوانی در میان روشنفکران برانگیخته بود و از جمله ایشان بسیار بودند کسانی که یا به عضویت این حزب درآمده بودند و یا به همراهی و همگامی با آن پرداخته بودند. و هدایت ازین جمله بود.

اهمیت دیگر "اشک تمساح" درین است که از احساسات "ناسیونالیستی" صادق هدایت روایت دیگری به دست می دهد. اوست که اینجا می نویسد ما هیچ نافتهه جدابافته ای نیستیم و ملتی هستیم مثل همه ملت‌های دیگر جهان. و بعد هم در صحنه امروز جهان "داشتم داشتم حساب نیست، دارم دارم حساب است. باید دید امروز چه داریم و چه می خواهیم بکنیم!"

نقد "عصر طلائی" رضا شاهی از مضامین اصلی نوشته های هدایت در این سالهاست. "حاجی آقا" و "توپ مرواری" و این و آن قضیه و "ولنگاری" بر حول و حوش تصویر طنزآمیز تندی از رفتار و گفتار حاکمان و گردانندگان آن "عصر" تدوین یافته است. "اشک تمساح" کارنامه بی پرده و صریحی از دوران بیست ساله و بازیکنانش به دست می دهد و بر نقش تحمیلی و تقدیری مضامین فرهنگی در گفتار سیاسی آن سالها تکیه می کند.

تجدید چاپ "اشک تمساح" را باید با یکی دو سه توضیح دیگر همراه کرد.

نخست اینکه در این متن هدایت ایران رضاشاهی را به "جزیره دکتر مورو" تشبیه می کند. و این عنوان یکی از رمانهای نویسنده انگلیسی هریوت جرج ولز است که در ۱۸۹۶ انتشار یافته است. دکتر مورو جراحی چیره دست است و به یاری دستیارش در جزیره ای نامسکون از جزایر دورافتاده اقیانوس آرام سکنی گزیده است و در این جزیره با جراحی بر روی مغز و بدن حیوانات وحشی و درنده، اینان را به هیئت انسانی در می آورد و به ایشان قدرت فهم و درکی می بخشد تا به تکلم کلماتی چند قادر شوند. این حیوانات انسان نما کورکورانه از دکتر مورو اطاعت دارند و شب و روز به خواندن ادعیه و اوراد در ستایش او مشغولند. داستان این "مدینه فاضله" از آنجا آغاز می شود که تنها بازمانده از سرنشینان کشتی غرق شده ای، از بد حادثه به این جزیره می رسد و با دکتر مورو و دستیار او و "آفریدگان" او آشنا می شود و...

توضیح دیگر اینکه "کاملتون" نام یکی از حیوانات خزنده از انواع سوسمار است که به فارسی "حرباء" نامیده می شود. و از آنجا که کاملتون می تواند رنگ پوست خود را با رنگ محیط اطراف مطابقت دهد و هم‌رنگ محیط شود در زبان فرانسه، این کلمه را به معنای "ابن الوقت" و "بوقلمون صفت" نیز به کار می برند که همین معنی هم درینجا مراد هدایت است..

توضیح آخر اینکه آن شماره از رهبر که ما این مقاله را از روی آن بازنویسی کردیم کهنه و پاره و فرسوده است. یک کلمهء ناخوانا بود و گوشهء صفحه هم پاره شده بود و یکی دو کلمه از دو جمله را با خود برده بود. کوشش این نگارنده برای دستیابی به نسخه دیگری از رهبر در کتابخانه های خارج از کشور نیز موفقیت آمیز نبود. و همین علت یکی دو افتادگی است که در متن پهچشم می خورد.

شاید هم این نقصان از مشیت الهی باشد تا مسائلی هم لاینحل بماند برای دیگران از پژوهندگان و خاصه آیندگان ایشان..

که "بنی آدم اعضای یکدیگرند" و حتی "که جان دارد و جان شیرین خوش است".

تمت " به نام آنکه او نامی ندارد / به هر نامی که خوانی سر بر آرد".

(دفتر کانون نویسندگان ایران در تبعید، دفتر 14، مارس 2002 / فروردین 1381، ص. 195 - 176)

یکی دو نکته دیگر درباره "اشک تمساح".

اکنون که "اشک تمساح"، نوشته صادق هدایت بار دیگر در سایت "خلوت" انتشار می یابد افزودن یکی دو توضیح به یادداشتی که در معرفی این مقاله نوشته شده بود لازم آمد.

1) رهبر دومین روزنامه ای است که به عنوان ارگان یومیه حزب توده ایران انتشار می یابد. صاحب امتیاز آن ایرج اسکندری است. شماره نخست رهبر در 10 بهمن 1321 منتشر شده است و آخرین شماره آن در 25 دی 1325 انتشار یافته است.

از آن پس نامه مردم است که به عنوان روزنامه ارگان حزب توده منتشر می شود (صاحب امتیاز: دکتر رادمنش) و دیگر همچنان ناشر رسمی افکار حزب توده می ماند، چه به هنگام فعالیت علنی حزب (یعنی تا 15 بهمن 1327) و چه در دوران فعالیت مخفی حزب در ایران (تا ماههای پس از 28 مرداد 1332) و چه در دوران تجدید فعالیت حزب در خارج از کشور (از اواخر دهه 30 تا آغاز انقلاب 1357) و چه البته در زمان فعالیت در دوران جمهوری اسلامی (1361-1357). نامه مردم (صاحب امتیاز: دکتر رادمنش) را نباید با روزنامه ای که با عنوان مردم و به صاحب امتیازی صفر نوعی از 11 بهمن 1320 تا 17 آذر 1321 انتشار یافته است اشتباه کرد. مردم ارتباط سازمانی و تشکیلاتی با حزب توده نداشت هر چند که ایرج اسکندری از گردانندگان اصلی آن بود و از همکاری فعال چند تن دیگر از چهره های شناخته شده حزب توده نیز برخوردار بود. نیروهای متفقین (اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیای کبیر). که در شهریور 1320 ایران را اشغال کردند برای مبارزه با تبلیغات هیتلری و همچنین توضیح و تبلیغ سیاستها و مواضع خود انتشار روزنامه ای را لازم دیدند. مردم حاصل این همکاری است (نگ. از همین قلم: "نوشته ها و نوشته های هدایت در روزنامه مردم"، باران، 3، تابستان 1382، ص. 16-5).

نخستین روزنامه ای که به عنوان ناشر افکار حزب توده ایران انتشار یافت سیاست (صاحب امتیاز و مدیر مسئول: عباس اسکندری) بود. سیاست نخستین شماره دوره جدید خود را به عنوان "ارگان حزب توده ایران" در 4 اسفند 1320 انتشار داد. آخرین شماره سیاست، شماره 159، در 12 شهریور 1321 انتشار یافته است. در 10 مرداد 1321، احمد قوام به نخست وزیری انتخاب می شود. در میان رهبران حزب توده نظر و موضع واحدی نسبت به دولت جدید وجود ندارد. برخی همکاری با او را روا می دانند و پس پذیرا هستند و برخی دیگر چنین کاری را سخت نادرست می دانند. عباس اسکندری از جمله آن گروه نخست است و نزدیکی خود را هم با قوام پنهان نمی دارد. در همین ایام است که سیاست توقیف می شود و در 17 مهر ماه هم که کنفرانس ایالتی تهران تشکیل می شود به عضویت عباس اسکندری در حزب پایان می دهد. و به این ترتیب روزگار نخستین روزنامه "ارگان هیئت مرکزی حزب توده ایران" به پایان می رسد. و اکنون دیگر تا انتشار رهبر (10 بهمن 1321)، می بایست چندماهه ای در انتظار نشست.

2) به نقل از دوستی در متن آن توضیح آمده است که "اشک تمساح" تنها مقاله هدایت در رهبر است؛ باید اضافه کرد که اگر تنها مقاله اوست اما تنها نوشته او نیست. "آب زندگی" هم نخست در رهبر انتشار یافته است.. در شماره 27 رهبر (11 اسفند 1321)، این آگهی را می خوانیم که "آب زندگی به قلم نویسنده اشک تمساح را به زودی در پاورقی رهبر ملاحظه خواهید فرمود". رهبر "آب زندگی" را از شماره 29 (13 اسفند 1321)



xalvat.com

اشک تمساح

[ک.ز. (صادق هدایت)]

در موقعی که ناموس فلک بر باد رفته و بیشتر کشورهای دنیا یکپارچه آهن و آتش و خون شده است شهرها تبدیل به خاکستر می شود و هنرمندان و دانشمندان مثل برگ خزان به زمین می ریزند و هیولای فقر و گرسنگی و ناخوشی روی سر مردم سایه افکنده عوض اینکه معایب گذشته را گوشزد بنمائیم تا تکرار نشود، به اصلاح داخله خودمان بپردازیم و اقدامات جدی برای نجات مردم بکنیم از هر گوشه و کنار یکدسته میهن پرست فداکار و ناجیان دلسوخته قیام کرده دائماً اشاره به حیثیت و افتخارات و عظمت ایران باستان می نمایند و استعداد نژادی ما را می ستایند و قلمفرسائی ها می کنند، زبان می گیرند و نوحه سرائی می نمایند.

فکر نان بکنیم که خربزه آب است. از این تبلیغات در سالون «پرورش افکار» هم می کردند و بالاخره سال گذشته به معنی تثلیث معروف

«خدا و شاه و میهن» پی بردیم و هنوز هم دست بردار نیستند!

اما سوراخ دعا را گم کرده ایم چون حس نمی کنیم که دنیا عوض شده و بعد ازین جنگ تغییرات بیشتری خواهد کرد و فقط مللی حق حیات خواهند داشت که جانبازی کرده و فداکاری به خرج داده اند و به منافع خود هوشیار می باشند. افتخار به عظمت باستانی تا آن حد مفید است که موجب تشویق و پیشرفت مادی و معنوی یک ملت در نبرد آینده او بشود نه اینکه او را خودپسند و متعصب بار بیاورد و نه اینکه بخواهند با این نوحه سرائیها او را به خواب غفلت ببرند و در فلاکت خود محکوم بکنند کسی منکر ملیت، زبان و افتخارات گذشته ایران نمی باشد تا همان اندازه که نسبت به زمان و مکان در مسیر تاریخی مقامی برای خود احراز کرده ایم اما تکرار «ملت شش هزار ساله!» و ذکر نام سیروس و داریوش و انوشیروان و سلطان محمود و شاه عباس برای مردم نان و آب نمی شود و عرق وطن پرستی کسی را نمی جنباند و یک قدم هم ما را جلو نمی برد.

البته ملت ایران در دوره تاریخ و وظیفه مهمی را در مقابل تاخت و تاز یونان و روم و عرب و مغول انجام داده و نهضتها و مقاومتهایی از خود نشان داده است ولی چرا عواملی که منتج به این تحولات شده [را] در نظر نمی گیرند یا اقلاً نمی گویند که پیشوایان دلسوزتر و زمامداران سالم تر و کاردان تر و ملت بیدار تری داشته است که از حقوق خود دفاع می کرده و بخصوص پشت هم اندازهایی مثل امروز به سرش سوار نبوده اند؟

خوب بود که صفحه را عوض می کردند. مگر ملت های دیگر خلق الساعه به وجود آمده اند و بزرگانی نداشته اند و جهانگشائیهایی نکرده اند؟ یا مردمان هندوستان و چین و کلد و آشور و مصر نمی توانند چنین ادعاهایی داشته باشند؟ آیا می توانیم مدعی بشویم که در علم و هنر و

فلسفه، ما چشم و چراغ دنیائیم و هند و چین و یونان از ما پست تر بوده‌اند؟ باید تصدیق کرد روزی که هوش و قریحه را قسمت می کرده‌اند همه‌اش را به ایرانیان نبخشیده‌اند.

فردوسی و مولوی و حافظ و خیام (که امروزه مدعیانی پیدا کرده‌اند!) البته مقام بزرگی در ادبیات بین‌المللی دارند اما اگر تنها دلمان را خوش بکنیم که این شعرا خاتم ادبیات می‌باشند بسیار ابلهانه است. آیا انگلیس با شکسپیر و آلمان با گوته و روسیه با پوشکین، در ادبیاتشان را تخته کردند و دست روی دستشان گذاشتند و نشستند یا صدها نابغه دیگر در دنیای علم و ادب به وجود آوردند؟ ملتی که سر دو راهه گیر کرد و در جهل مرکب ماند یا باید درجا بزند و یا به قهقرا برگردد. از همین نادانی و خودپسندی ما نتیجه شده که از ملیونها آثار علمی و ادبی دنیا بکلی بی‌خبریم و به^(۱) زبان فارسی ترجمه نشده و یا اگر شده طرف اطمینان نیست.

در قسمت علم و هنر، به عقیده آقایان باید باور کرد مثلاً سنگ قبر ملکشاه مجسمه موسی میکل آنژ را تحت الشعاع می‌گذارد، تار حسینعلی، سمفونی بتهوون را از میدان در می‌کند و مسجد شیخ لطف‌الله قصر واتیکان را از رو می‌برد یا مینیاتور رضا عباسی خط قرمز روی تمام آثار رامبراند می‌کشد.

اگر منصفانه قضاوت بکنیم باید اقرار کنیم که متأسفانه در علم و هنر هم شوق‌القمری نکرده‌ایم. علم و ادب و هنر تعصب بر نمی‌دارد و مال همه دنیا است. امروز ممکن نیست کشوری بتواند دور خودش دیوار چین بکشد و از باقی دنیا مجزا بماند. در هیچ زمانی ایرانی تعصب هنری و فرهنگی نداشته است. در موسیقی و حجاری و معماری و نقاشی، از دوره

مخامنشی تا زمان صفویه از استادان بیگانه استفاده کرده‌ایم و الهام شده‌ایم. همانطوری که ترقیات مادی ملل دنیا را به هم نزدیک کرده در موضوع معنوی نیز مردمان دنیا ناگزیرند که همکاری بکنند. اگر پیه سوز را به چراغ برق ترجیح دادیم پس می‌توانیم تعزیه را بر اپرا ترجیح بدهیم. همانطوری که میهن پرستان و ناجیان ما راه دزدی و تجارت و کلاهبرداری را زود از اروپائیا تقلید کردند ملت نیز محکوم به فهم و علوم و ادبیات و هنرهای اروپایی است - اگر آنها را نمی‌فهمیم تقصیر رهبران ماست. ابتدا باید هنر اروپایی را فهمید و هضم کرد بعد اگر چیز قابل توجهی داشتیم عرضه بداریم. تعزیه عروسی قاسم به پای اپرای «اوژن اونگین» نمی‌رسید زلنگ زلینگ عجیب و مضحک توی رادیو تهران را با «تریستان و ایزلد» واگنر، یا کتاب «امیرارسلان» را با رمان داستویوسکی یا رستم در حمام را با شاهکارهای گوگن نمی‌شود مقایسه کرد. یک پرده نقاشی رنگ حالت روح و عمق صنعت را در نظر می‌گیرد. یک مجسمه کار رودن فرانسوی تنها کپی از روی طبیعت نیست. این مرد تمام هستی خود را در مجسمه‌اش می‌گذارد و به آن روح می‌دهد. در یک قطعه موسیقی تنها آهنگهایی نیست که به گوش مطبوع باشد بلکه هزاران نکته باریکتر ز مو دارد که شنونده را از زندگی بدبخت معمولی به سرحد دنیای مجهول درخشانی می‌کشاند.

آیا مفهوم میهن پرستی آن است که محکوم هستیم از تمام لذایذ معنوی دنیا چشم پوشیم و غمزه شتری یک دسته پاچه ورمالیده کاسه لیس و تازه به دوران رسیده را تحویل بگیریم و دور شان اسفند دود بکنیم که ظاهراً اظهار بی‌اعتنایی به دنیا و مافیها می‌کنند اما جگرشان برای پول و اتومبیل و شهوت لک زده است؟

xalvat.com

«داشتم، داشتم» حساب نیست «دارم، دارم» حساب است، باید دید امروزه چه داریم و چه می خواهیم بکنیم. این فداکاران و میهن پرستان که به ما نصیحت می کنند و تحت الحنک بسته و زعمای قوم شده اند و با چشم گریان و دل بریان ناله و ندبه به راه انداخته اند همانهایی هستند که درین بیست سال اخیر هرچه شلتاق بود زده اند و امتحان خودشان را هم داده اند. یکدسته سردمدار بی چشم و رو و قاچاقچی سینه زدند و تملق از کسی گفتند که اگر به ناپلیون تشبیهش می کردند آن ذات مقدس عقب [؟] (۲) می نشست و اوقات مبارکش تلخ می شد اما رشادتها و هنر نمائیهای آن یل ارجمند در قلع و قمع اهالی کشور بی نظیر است و مثل شکارچی که در مرغدانی خود شکار بکند در (۳) قتل و غارت خود لر و گرد و بوییر احمدی و قشقایی دلاوریهای محیرالعقولی از خود بروز داد ولی در سر اختلاف که با سه همسایه شرقی و غربی پیدا کرد با وجود مسافرتهای سیاستمداران ما برای تغییر آب و هوا به اروپا موفقیتی حاصل نشد. از معجزات آن بزرگوار اینکه خون ملت را مکید و دارائیش را چاپید و طلا را تبدیل به مس کرد (مانند پنجره طلای مقبره شاه صفی که تبدیل به کلاه خود مسی روی قبر حافظ شد)، پول نقره را نیز مبدل به کاغذ رنگین و برنج نمود. از لحاظ تربیت معنوی، می توان گفت که آن عالیجناب گرده از روی کتاب «جزیره دکتر مورو» تألیف ولز برداشت به این معنی که فورمولهای معینی را هر روز صبح با چماق به مردم تلقین می کردند و عصرها با شلاق همان فورمولهای «دزد باشید و تملق و پست باشید و مطیع باشید» را پس می گرفتند و عملاً نشان می دادند که این یگانه راه ترقی در کشور باستانی است. هرکس در موقع پس دادن درس اشتباه کرد دشمن خدا و شاه و میهن قلمداد می شود و او را در یکی از اطاقهای زندان قصر پذیرایی شایان می کردند. خانه یک

عده مردم فقیر بیچاره را روی هم کوبیدند و کاخهای بد سلیقه به جایش بنا کردند، کاغذ و مس تبدیل به آجر می شد و آسمانخراشها از لای خاکروب به بیرون می آمد. آن بزرگوار به عصر آهن و طلا، عصر آجر را در میهن عزیزش اضافه نمود.

xalvat.com

تا اینکه دری به تخته خورد این نابغه بی نظیر و خدای جنگ با سلام و صلوات میهن عزیزش را ترک کرد. خودش رفت ولی هواخواهان او که دو قرت و نیمشان باقی است به جا ماندند و زمام امور کمافی السابق در دست آنهاست برای اینکه باقیمانده رمق میهن را هم بکشند و رسوائیهای شگرف دیگری برای میهن و هم میهنان عزیزشان تهیه ببینند. در هیچ دوره تاریخی، این سرزمین چنین دوره انحطاطی را به خود ندیده بود و هنوز دنباله دارد در صورتی که با عایدی سرشار و آرامش نسبی که وجود داشت ممکن بود حقیقتاً دوره رستاخیز این ملت باشد از اعیان و اشراف و وکیل و وزیر و سران کشوری و لشگری و روحانیون و حاجی آقاها و علماء و فضلا و دانشمندان و شعرا مثل دوالپا به سر اهالی این کشور سوار شدند و تا توانستند جولان دادند. در چاپلوسی و وقاحت و چاپیدن مردم گوی سبقت را از یکدیگر ربودند.

بیست سال ملت را از جریان دنیا و همسایگانش مجزا نگهداشتند و آش شله قلمکاری به مذاق یک دسته قاچاقچی درست کردند. مردم از گرسنگی می مردند و مالشان چاپیده می شد و پشت میله های آهنین، در زندانها می پوسیدند، گوشواره و انگوی بیوه زنها با کاغذ و مس خریده می شد و به خارجه مسافرت می کرد. کتاب و مجله سانسور می شد، فرهنگ، وسیله تفریح چند نفر کار چاقکن شده بود. پیش آهنگی و تربیت بدنی، تأسیس فرهنگستان و پرورش افکار را وسیله تقرب به پیشگاه قرار

xalvat.com

دادند.

امروز نیز پالانمان عوض شده اما همان قلتشن‌ها که در هویت و ایرانیّت آنها شک است برای ایران سنگ به سینه می‌زنند و مردم گرسنه چاییده شده و فقیر را تبلیغ به وطن پرستی کاذب و از خود گذشتگی می‌نمایند و هرکس با آنها هم آواز نشود تکفیرش می‌کنند.

این کاملتون‌ها و آرتیستهای وازده که معلوم نیست از کجا آورده‌اند بیست سال پستی و دزدی و دورویی را به مردم عملاً می‌آموختند و اکنون می‌خواهند باز سر مردم افسار زده خر را برانند، می‌خواهند به نام گذشته تاریخی مردم رامشغول و سرگرم بکنند و ضمناً خودشان را سر جمع افتخارات آتیه ملت جا بزنند! ولی غافل از آنکه چند نفر قلدر و دزد آدمکش افتخار تاریخی برای ملت نیستند. امروز دوره‌ای نیست که به صرف گذشته تاریخی خود بیاییم و بدون کار و جدیت، حقوقی برای خودمان قائل بشویم. امروزه وظیفه‌مان جبران خسارت بیست سال گذشته و باز کردن چشم و گوش ملت و هشیار کردن آنها به حقوق خودشان است. دنیا تحولات سریعی را طی می‌کند ما نباید همه‌اش دلمان را خوش کنیم که روزی مالک الرقاب قسمتی از دنیا بوده‌ایم یا فلان قصیده را فلان شاعر سروده یا فلان ساختمان از عهد دقیانوس مانده است. نباید فراموش بکنیم که در دوره تاریخ همیشه پیروزمند نبوده‌ایم و چندین بار برای قرن‌ها هستی ما بر باد رفته است و اگر بخواهیم همین باقی‌مانده را نگهداریم باید جداً شروع به اقدام و کوشش بنمائیم. باید خودمان را به فراخور روش و اقتضای زمان در بیاوریم چون گریه و ناله شاخ حسینی و اراجیف اثری نخواهد بخشید.

بیخود منتظر کشف و کرامات و معجزه نشسته‌ایم. شتر سواری دولا

دولا نمی شود و به نعل و به میخ زدن هم فایده‌ای ندارد. باید یک دنده شد در نتیجه انحطاط اخلاقی و اجتماعی بیست سال اخیر از عارف و عامی، از مرد هفتاد ساله تا بچه هفت ساله، همه معتقدند که انقلابات دنیا و تحولات مطابق آرزو و آمال محدود آنها انجام خواهد گرفت و معجزه‌هایی به نفع ما اتفاق خواهد افتاد. یک دسته هوچی هم از موضوع استفاده کرده برای آنها تعبیر و تفسیرهای عجیب و غریب می‌نمایند از قبیل تعبیر کاسه از آش گرمتر، نطق دجالی که در برلن ظهور کرده و یا یاجوج و ماجوجی که در خاور دور سد خود را شکسته است.

xalvat.com

کسانی که ذینفع هستند یا برای خودنمایی و یا به علت بی‌اطلاعی و یا چون کیسه آنها بقدر دستهایشان پر نشده جار و جنجال راه می‌اندازند و در انتظار معجزه، سرمان را شیره می‌مالند اما در دنیایی که ملل خیلی نزدیکتر از حیث نژاد و فکر و اخلاق و اختراعات به جان یکدیگر افتاده‌اند می‌توانیم مطمئن باشیم که برای چشم و ابروی ما جنگ نمی‌کنند آنقدر فداکاریها می‌نمایند، خسارات می‌بینند و قربانیها می‌دهند. (۴) آن ذره که در حساب ناید مائیم. (۵) خردیزه‌ای که پیش گرفته ایم و ننه من غریبم هیچ فایده‌ای [نمی]بخشد بلکه کاملاً به زیان ما تمام خواهد شد. اگر بخواهیم از این گرداب ننگ و فلاکتی که در آن غوطه وریم نجات بیابیم، اگر بخواهیم در آتیه حق زندگی داشته باشیم و در عقب کاروان دنیای آینده درجا نزنیم باید تقلا و کوششی کنیم و عملاً ثابت نمائیم که حق زندگی داریم. باید بدانیم که اگر به خودمان رحم نکنیم دیگران به ما رحم نخواهند کرد.

اگر زمانی ایران سرزمین علم و هنر بوده امروزه از دولت سر یکدسته گردنه گیر، محتکر و مقاطعه کار تبدیل به سرزمین بیزنس (۷) و پول درآری و

بچاپ بچاپ شده است، هیچ رابطه معنوی و فرهنگی با سایر جاهای دنیا ندارد و مردم منتر یکدسته شیاد کلاهبردار شده‌اند. ملت ایران می‌داند که گرگهای ما داخلی هستند، از خارجی نباید متوقع بود که دایه خاتون از مادر مهربانتر باشد.

xalvat.com

موقعی که همه ممالک دنیا از خواب غفلت بیدار شده‌اند با جمله‌های صدها یک غاز سرمان را شیره می‌مالند به امید اینکه از آب گل آلود ماهی بگیرند. فکلی‌ها و منورالفکرها و قدیمی‌هایمان همه‌اش به فکر خویشند. دسته‌ای به فکر اندوختن پول و فرار به خارجه هستند تا از تنزل پول اروپا بعد از جنگ استفاده بکنند و به عیش و نوش مشغول بشوند دسته‌ای هم باز به فکر اندوختن پول و خریدن املاک و گرفتن تنزیل و کرایه دکان و سوار شدن اتومبیل و معامله دیبای چینی به روم و لیمو عمانی در قطب شمال می‌باشند. گروهی دیگر که باز هم راجع به گردآوری مال و منال با دو دسته سابق همعقیده هستند در ضمن افکار عالیتیری در مغز خود می‌پرورانند از جمله گرفتن چند صیغه و عقدی و سخنرانی راجع به آب گریا محلل و تقیه و آداب طهارت و به دست آوردن وجهه و کشیدن کباده وزارت و وکالت و این و تُلپ و غیره ...

حقیقت اینست که امروزه ملت بی پشت و پناه و سرپرست است و کسی به فکر او نیست و از دوراه یکی را باید انتخاب کند. یا تا جان دارد رنج ببرد و جور آقا بالا سرهایش را بکشد که به ریشش بخندند و یا اینکه علی‌رغم عقیده ناجیان فداکارش، ثابت بنماید که حق زندگی دارد.

xalvat.com

زیرنویس

- ۱- کذافی الاصل. احتمالاً افتادگی دارد
- ۲- احتمالاً افتادگی دارد
- ۳- زائد به نظر می رسد
- ۴- افتادگی یکی دو کلمه ناخوانا در اثر پارگی نسخه
- ۵- افتادگی یک کلمه
- ۶- خردیزه: خری است معروف به خود آزاری
- ۷- Business

